

ای بندگان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه...

حضرت بهاءالله

اصلی فارسی



رقم (15) - من آثار حضرت بهاءالله - دریای دانش - صفحه 101 -
103

(15)

بنام خداوند بی مانند

ای بندگان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابربخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت

بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را بیادهای نا فرمانی خاموش نمائید روز ستایش است باسایش تن و آرایش جان مپردازید اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یگنا خود را از تاریکیها آزاد نمائید دوست بین باشید نه خود بین

بگو ای گمراهان پیک راستگو مرده داد که دوست می آید اکنون آمده چرا افسرده اید؟ آن پاک پوشیده بی پرده آمد چرا پژمرده اید؟ آغاز و انجام جنبش و آرام آشکار امروز آغاز در انجام و جنبش در آرام نمودار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفسرد افسردنی که هرگز بر نخاست امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش باز



ORIGINAL

نداشت و گفتار او را از کردار دور نمود مرده کسی که از این باد جانبخش در این بامداد دلکش بیدار نشد
بسته مردی که گشاینده را شناخت و در زندان آز سرگردان بماند

ای بندگان هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد

بگو ای زشتکاران آز شما را از شنیدن آواز بی نیاز دور نمود آز را بگذارید تا راز کردگار بیابید و او مانند آفتاب
جهانتاب روشن و پدیدار است

بگو ای نادانان گرفتاری ناگهان شما را از پی کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند اسم بزرگ خداوند
که بزرگی آمده بشناسید اوست داننده و دارنده و نگهبان